

## زمینه‌های تاریخی جنبش سربداران

خروج و عروج سربداران

۱

### مقدمه:

آن هنگام که حملات نخستین مغولان به ایران که توأم با کشتار و ویرانی فراوان بود خاتمه یافت، بتدریج بعضی از اقوام مغول وارد سرزمین ایران، بخصوص نواحی شرقی شدند. مهاجمان فاتح با اسکان درکنار مردم مصیبت‌دیده آن دیار علاوه بر آنکه محیط جدیدی را برای زیست خود در نظر داشتند، پرکردن جای خالی حکمرانان نابود شده گذشته را نیز جزو وظایف خود می‌دانستند. انتقال نظام قبایلی مغول بر شهرها و دهات ایران تجزیه و تلاشی حکومت مرکزی و سازمان اداری واحد کشور را که از مدتها پیش از حمله مغول شروع شده بود افزون‌تر ساخت. هر سرکرده‌ای از اقوام مغولی بخشی از ایران را ملک مطلق خود ساخته و بر آن هرگونه که خود می‌خواست حکومت می‌کرد. اصولاً نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مغولان امکان ایجاد دولتی متمرکز و صاحب تأسیسات اداری منسجم را دچار اشکال می‌کرد و اقدامات وزیران غیرمغولی دربار مغولان در سراسر آسیا بخصوص ایران برای سامان بخشیدن به امور کشوری دچار مشکلات فراوان می‌شد، حتی در برخورد میان اشراف شهرنشین خواهان حکومت مرکزی با اشراف ایلاتی که خواهان حفظ قدرت خود در مقابل حکومت مرکزی بودند، کار به خونریزی نیز کشیده می‌شد.

در اواخر حکومت ایلخانان، ضعف آن دولت به نیروهای گریز از مرکز تحرک بیشتری بخشید و منازعات میان حکام ولایات

نوسعه بیشتر یافت. این کشمکشهای میان حکام بیش از هر چیز به مردم زبردست آنان و حیات اقتصادی کشور صدمه وارد می ساخت. مسیر اردوکشی ها و صحنه جنگها جایی بجز محل زندگی و کار مردم ستمدیده نبود. مردم می بایست مخارج جنگها را با پرداخت مالیاتها به عهده بگیرند و هر نوع خدمتی را که حاکم جابر بیگانه طلب می کرد انجام دهند. نبودن ثبات سیاسی و امنیت، حتی پیش از جنگها، حیات نفوس و فعالیت اقتصادی را دچار اختلال و وقفه می ساخت.

شکست حاکم محلی از حاکمی دیگر مفتری برای آزادی و امنیت مردم به حساب نمی آمد، بلکه احتمال افزایش ستم و تجاوز را دوچندان نیز می ساخت. حاکم جدید از مردم توقعات جدیدی داشت و مردم به تلافی حکومت حاکم شکست خورده بر آنان می بایست جبران خسارت کنند و مالیات جدید بپردازند و با طرق گوناگون مراتب اطاعت خود را از حاکم جدید اعلام کنند. از این رهگذر چه در زمانی که صلح برقرار بود و چه در زمانی که جنگ، مردم مورد انواع تعدی و تجاوز واقع می شدند. ترس حکام از یکدیگر و اینکه هر یک می بایست مواظب دیگری باشد که مبادا غافلگیر شود، بردامنه کشمکشها وجوه بدبینی و بی اعتمادی می افزود. بدین ترتیب با افزایش برخوردها توده مردم بیشتر مورد تهاجم و تجاوز قرار می گرفتند.

نابسامانی امور سیاسی و اجتماعی و اختلال در امنیت و تجارت بر فلاکت وضع اقتصادی ایران افزوده بود و این مصیبت اقتصادی آن هنگام که غارت خشن و وحشتناک حکام مغولی بر آن افزوده می شد، مصیبت بارتر می گردید. در میان فقر و فاقسه اقتصادی، مردم محروم و گرسنه می بایست مالیات بپردازند و مخارج سنگین حکومتها و سپاهیان آنان و جنگهای میان حکام را فراهم کنند. نظام مالیاتی به مستوفیان اجازه می داد که به هر نحوی و طریقی که می خواهند با رعایا معامله کنند، و از جور و ظلم آنان محلی برای عرض شکایت و گرفت داد وجود نداشت.

بدبینی و ناامیدی همچون ابرسهای بردلای شکسته مردمان سنگین می کرد، نشئت فکری و اختلافات مسلکی گذشته

بانشدید ناملايمات اجتماعی بهیچوجه فروکش نکرد، حکام جابرمغولی با استفاده از اختلافات عقیدتی یا عقاید مسموم سعی در تشدید آن اختلافات یا تحمیق مردم با آن عقاید را داشتند، و از این رهگذر پراکندگی مردمی که به زیر یک پرچم ظلم و ستم حکومت می کردند افزونتر می شد.

شورشهای پراکنده مردم در مقابل سرکوبی همه جانبه و مستمر حکام ستمگر با شکست مواجه می شد. از طرف دیگر تجزیه حوزه سیاسی سرزمین ایران میان حکام مغولی از سمت گیری واحد نیروهای شورشی مردم مانع می شد و چنان می نمود که بجز به انتظار نشستن راه دیگری وجود ندارد. در چنین فضای یأس آور و ماتم باری تشیع با عصبان همیشه خود علیه ظلم در کنار تصوف مبارزه جوتوانستند راهگشای مردمی باشند که در جستجوی فرصتی برای خلاصی از چنگ حکام جور و ستم بودند. بدینسان سربرداران توانستند در خراسان علم قیام را برافرازند.

متن زیر بررسی محدودی از این قیام است که در آن فقط از مسائل سیاسی قضیه صحبت می کند که شرحی از جنگهای ملوک الطوائفی است که در شماره های بعد ادامه آن را تا قیام سربرداران خواهید خواند:

در زمان مرگ ابوسعید خراسان توسط شیخ علی بن قوشچی، حاکم منتخب حکومت مرکزی ایلخانان، و تعدادی از شخصیت های متنفذ محلی که مشهورترین آنها طغای تیمور، ارغونشاه عبدالله بن مولای و علاءالدین محمد فریومدی بود، اداره می شد.

بنام «چته» بود که نواحی بین اطراف گرگان و کالبوش را در قسمت علیای رود جرجان - یعنی ناحیه ای که شامل شهرهای استرآباد و جرجان بود - تحت اشغال خود در آورده بود. این قبیله تحت رهبری بابا کاوون جد طغای تیمور وارد این ناحیه شده و تومانی<sup>۱</sup> را در آن زمان ایجاد کرده بود. خانواده طغای تیمور از نسل جوچی یکی از برادران طغای تیمور رئیس یکی از ایلات چادر نشین

۱ - اصطلاح تومن (به مغولی Tumen) غیر از اینکه در نظام پولی معنی مقدار مبلغ معینی را می رساند، مبین یک واحد نظامی، گروهی از چادر نشینان یا غیره و یا یک ناحیه جغرافیایی و اداری است. تومن، به معنی واحد نظامی، در زمان تشکیلات نظامی مغول چنگیزخان معمول گردید که متشکل از یک نیروی ده هزار نفری بود. اصطلاح تومن به معنی واحد عظیمی از ارتش در سرتاسر دوره مغول همچنان به کار رفت، هر چند که همیشه منظور از آن قدرت ده هزار نفر لشکری نبوده است.

چنگیزخان بود.

امیر ارغونشاه رئیس یکی دیگر از قبایل بنام «جاونی قربان» بود که این قبیله از طریق خانواده رئیس با قبیله اورات مغول ارتباط داشت. ارغون آقا جد ارغونشاه که یک نفر اوراتی بود در سال ۱۲۴۳/۶۴۱ توسط خان مغول به حکومت ایران منصوب شد و پیروان خود را در خراسان جای داد؛ که بعدها نسل او در سال ۳۶/۷۳۶-۱۳۳۵ تحت رهبری ارغونشاه نواحی اطراف اترک و دوروبر کوهها را به موازات کشف رود و اترک علیا تحت اشغال خود در آورد و به شهرهای یازر، نسا، اسیورد، خبوشان، طوس و مشهد تسلط پیدا کرد. از اینها گذشته، ارغونشاه شهر نیشابور را نیز تحت اداره خود در آورد.

بر نواحی دیگر منطقه نیشابور خراسان- یعنی سبزوار و جوین- علاءالدین محمد فریومدی نظارت داشت که در سال ۲۸/۷۲۸-۱۳۲۷ همراه غیاثالدین محمد به وزارت مالیه منصوب شده بود و لیکن بعدها برای کمک به حاکم خراسان گسیل شد که در خلال سلطنت ابوسعید به این کار اشتغال داشت. نواحی مجاور قهستان و هرات- دو ناحیه اقتصادی خراسان- به ترتیب تحت نظر عبدالله بن مولای و معزالدین حسین کورت بودند.

در زمان سلطنت ابوسعید سیاست ایلخانان در خراسان تا حدی تغییر یافت. مستوفی در این مورد می گوید:

«در زمان دولت مغول چون اکثر اوقات وزراء و کتاب دیوان اعلی خراسانی بوده اند، خراسان و قهستان و قومس و مازندران و طبرستان را مملکتی علیحده گرفته اند و حسابش جداگانه، کمتر چیزی

بر پادشاهان عرض می کرده و بدین حيله هر سال به مدد خرج لشکر خراسان بیست تومان از این ولایات می ستده اند تا در عهد سلطان ابوسعید وزیر خواجه غیاثالدین امیر محمد رشیدی طاب ثراه بر این حال اطلاع یافت دیگر وجوهی از این ولایات بدیشان نداد و بر آن بود که آن مملکت را اموال معین گردانیده و اخراجات مقرری ولایات و اقطاع لشکرها و دیگر مصالح آنجایی را وضع کرده مابقی را به وجه خزانه عامره داخل محاسبات این ولایات گرداند.»

حکومتی که این سیاست متحول را از پیش برد (در میان افراد دیگر) شامل غیاثالدین محمد بود که پس از برافتادن امیر چوپان و پیروانش که سابقاً امپراتوری را تحت نظر داشتند در سال ۲۸/۷۲۸-۱۳۲۷ از طرف ابوسعید به وزارت برگزیده شده بود، و نیز شامل حسن «بزرگ» جلایر امیر اولوس جدید بود. عمالی که اداره سیاست جدید را در خراسان برعهده داشتند عبارت بودند از: شیخ علی بن قوشچی (حکومت در ۲۹/۷۲۹-۱۳۲۸) و علاءالدین محمد که برای یاری حاکم سابق گسیل شد و همچنان در این کار باقی ماند. افرادی که از این سیاست جدید بیشترین ضرر را متحمل شده اند اربابان موروثی خراسان یعنی: طغای تیمور، ارغونشاه و عبدالله بن مولای بودند.

نمی توان بدرستی اذعان داشت که اصلاحات کی شروع شده است، ولی تغییرات عیار پول رایج ایلخانان در سالهای ۲۹/۷۲۹-۱۳۲۸ و ۳۳/۷۳۳-۱۳۳۲ رخ داده است و بویژه شروع یک دوره جدید در سال ۳۴/۷۳۴-۱۳۳۳ نشانگر

توار یخ مزبور است.

از این تاریخها آخرینش قابل قبولتر است، چرا که بنا به گفته مستوفی: «برای انجام این اصلاحات مهلتی به او (غیاث الدین محمد) داده نشده بود و امور هنوز به همان وضع نامنظم سابق بود (در موقع مرگش). «غیاث الدین محمد در سال ۱۳۳۶/۷۳۶ به قتل رسید؛ و بنا به گفته مستوفی اصلاحاتی که در سال ۱۳۳۳-۳۴/۷۳۴ شروع شده بود قبل از این توار یخ بود و حال آنکه اصلاحاتی که در سال ۱۳۲۸-۲۹/۷۲۹ انجام شده بود نتیجه بهتری در برداشته است. ۱۱

مرگ ابوسعید بهانه به دست سردمداران مختلف خراسان داد تا دست به جابه‌طلبی بزنند. ابوسعید وارثی نداشت و در ایران هم شاهزاده معتبری از خاندان چنگیز وجود نداشت که تاج و تخت بلامتصدی هلاگو را صاحب گردد. در این حیص و بیص طغای تیمور یکی از اعقاب دور چنگیز ادعا کرد که وارث قانونی امپراطوری خود اوست. طغای تیمور و ارغونشاه یادآوری می‌کردند که چطور غازان در سال ۱۲۹۵/۶۹۵ با نیروهایش به فرماندهی نوروزین ارغون‌آقا پدر ارغونشاه برای سرکوبی باید و وارد خراسان شد. شیخ علی نیز یک چنین خاطراتی ابراز می‌داشت: پدر او علی قوشچی در به تخت نشاندن الجایتو در سال ۱۳۰۴/۷۰۳، علیرغم ادعای امرای غازان در مورد آلافرنگ، نقش حساسی داشته است. اینها و نیز سردمداران دیگر خراسان به هر حال منتظر فرصتی بودند تا برنامه اصلاح مالی را به تحلیل ببرند و استقلال داخلی خراسان را بار دیگر تثبیت سازند.

با توجه به این زمینه تاریخی جای تعجب نبود که خراسانیان بر سر وراثت درگیر مبارزه‌ای شوند که چند ماه بعد از مرگ ابوسعید به راه افتاد. شیخ علی قبل از همه در یافت که طغای تیمور ادعای سلطنت خواهد کرد و سردمداران دیگر هم آتش او را تیز خواهند کرد. لذا خراسانیان طغای تیمور را برکشیدند و امتیازات ویژه از قبیل خطبه و ضرب سکه به او واگذار کردند و یک دربار سلطنتی برایش راه انداختند که در آن علا الدین محمد سمت وزیر و شیخ علی فرماندهی کل را داشت. به مرور زمان این برنامه مورد بحث قرار گرفته و پذیرفته شد و دو نفر از ایلخانان دستگیر شده و از تخت و از گون گشتند و شیخ علی در یافت که خود قشون خراسان قادر به استقرار نهایی سلطنت است. و بدین صورت نیروهای خراسانیان همچنان بدون انشقاق باقی ماندند.

قشون طغای تیمور در بهار سال ۱۳۳۷/۷۳۷ به راه افتاد. آنها تا بسطام نتوانستند پیش بروند، چرا که ارغونشاه و عبدالعبدین مولای که بدون شک از شراکت در برقراری حکومتی که به دست شیخ علی بیفتد و نظرات او را در مورد تنظیم امور خراسانیان می‌شناختند، از اردوی نظامی کناره گرفتند. شیخ علی و طغای تیمور در معیت نیروهای زیادی از اوراتها و موسی-ایلخان گاهگداری- که پس از شکست در قرارداد (۱۴ ذی الحجه ۷۳۶/۲۴ ژوئیه ۱۳۳۶) از مقابل نیروهای حسن بزرگ و ایلخان تحت الحمایه اش محمدخان فرار کرده بود به لشکرکشی ادامه دادند. این نیروهای مرکب در شعبان ۷۳۷/مارس-آوریل ۱۳۳۷ سلطانیه را تسخیر کردند ولیکن در ماه ذوالقعدة/ژوئن همان

سال از حسن بزرگ شکست خوردند. طبق گفته حافظ ابرو، طغای تیمور قبل از اینکه جنگی درگیرد از معرکه فرار کرد.

وقتی لشکر شکست خورده خراسان عقب نشست ارغونشاه منتظر آنها بود. وی شیخ علی را در بسطام گرفته و به قتل رسانید (۱۰ ذی الحجه ۷۳۷/۱۰ ژوئیه ۱۳۳۷)، و سرش را به اردو فرستاد. که احتمالاً برای حسن بزرگ بوده تا به عنوان نشانی از تسکین و نشانی از استقلال خراسان برای او باشد. شیخ علی یک از مخالفان اخیر حسن بزرگ در این ناحیه بوده است ولیکن وی تجسمی از سیاست اصلاحات مالی ایلخانان در خراسان و همکار حسن بزرگ در آن حکومت بود که این سیاست را دنبال می کرد. و اینکه آیا این «هدیه» بزای مبارزه طلبی بود یا تسکین خاطر، بزودی معلوم گردید. شیخ محمد مولای نامزد حکومت خراسان از طرف حسن بزرگ در اواخر تابستان ۷۳۸/ (احتمالاً) ۱۳۳۷ به خراسان راند و قدرت بی چون و چرای حسن بزرگ را در آنجا مستقر ساخت که طغای تیمور هم بعد از شکستش در ۷۳۷/۱۳۳۷ تسلیم او شده بود. ولی ارغونشاه که زیر بار قدرت حسن نرفته بود طغای تیمور را متقاعد ساخت که در مقابل محمد مولای ایستادگی کند و بالاخره با تلفیق نیروهای همدیگر براو فائق آمده، دستگیر و به قتلش رسانیدند (حدود ۷۳۸/۱۳۳۷).

حالا که شیخ علی از گود خارج شده بود ارغونشاه خود را آماده کرد که با تمام نیرو در برنامه برقراری یک ایلخان خراسانی شرکت جوید. این طرح به نظر او طرح موفق بود ولی تاکنون به خاطر

نقش منتقد شیخ علی نتوانسته بود آن را پیاده کند. بنابراین وقتی که حسن بزرگ در راه برگشت از دسته جات چوپانی به رهبری حسن کوچک شکست خورد (۱۷ ذی الحجه ۷۳۶/ ژوئیه ۱۳۳۸) و از خراسانیان یاری خواست؛ ارغونشاه به تدبیر طغای تیمور کمک به او را قبول کرد. وی به کمک او شتافت و در سال ۷۳۹/۱۳۳۹ ارتش خراسان را بار دیگر به عراق عجم راند. حسن بزرگ سود خود را از این معامله به دست آورد، چرا که طغای تیمور را مجبور ساخت تا او را به عنوان سلطان بین النهرین روم و آن قسمتهایی از عراق عجم که تحت نفوذ جلایریان بود به رسمیت بشناسد.

معهداً اتحاد بین این دشمنان بی دوام بود و بزودی دسیسه ای از طرف حسن کوچک کار خویش را کرد و این اتحاد را در هم شکست. برای درک حیل چوپانیان لازم می آید که از گرایشهای دشمنان اصلی او یعنی حسن بزرگ و طغای تیمور سر در آورد. سه مسأله ذهن حسن بزرگ را در این بحران به خود مشغول کرده بود.

۱- قبل از همه ترس از حسن کوچک بود که حکومت او و محمدخان ایلخان تحت الحمایه اش را از هم پاشانده بود و آشکارا معلوم بود که حسن بزرگ را از دوروبر هر رژیمی که تاکنون سازمان یافته بود بر خواهد داشت.

۲- حسن بزرگ هیچ نوع علاقه و اعتمادی به متحدین خراسانی نداشت، چرا که آنها قبلاً در صدد بودند که حکومت او را از بین ببرند و نیز یکی از حامیان اصلی او یعنی محمد مولای را به قتل رسانیده بودند؛ ولیکن به خاطر خطر جدی حسن

کوچک، حسن بزرگ بر این احساسات فائق آمد.  
۳- بالاخره حسن بزرگ نسبت به حکومت ایلخانی وفادار بود. یقیناً وی ترجیح می داد که در اندیشه تنظیم قدرتی باشد که وی بتواند رهبری قسمتی از حکومت را در دست بگیرد ولیکن وی دقیقاً در یافته بود که بایستی وضع مناسبی برای سلطنت ایلخانان و سامان یافتن دوباره آن پیش بیاید. دلیل این وفاداری وی را می توان در استنکاف او در استقرار سلطنت شخصی خود حتی بعد از ازهم پاشیدن حکومت مغولان در ایران و برقراری سیاست جلایریان در سال ۷۵۹-۷۵۸/۱۳۵۶، که بوسیله آن حاکم مغولی آلتون اردو را به عنوان ایلخان به رسمیت شناخت، مشاهده کرد.  
در گرایش و رفتار طغای تیمور تاثیرات پیچیده اثر کمی داشت. سر درآوردن از شخصیت طغای تیمور به خاطر رفتار منفعل و بی اراده اش مشکل بود. وجود او همیشه مترادف با یک کسان دیگر بود: قشون خود را به یک نفر دیگر و یا حتی نام خود و حضور خود را به کسان دیگر به عاریه می داد. ولی تا حدی می توان گفت که جاه طلبی شاهانه تنها چیزی بود که او را به حرکت وا می داشت. او به این دلیل با حسن بزرگ متحد شد که می خواست ایلخان شود، چنانکه به شیخ علی و ارغونشاه هم به همین دلیل ملحق شد؛ و سادگی انگیزه طغیای تیمور با درکش از اموری که وی می خواست به راهشان بیاندازد جور در می آمد. ظاهراً وی عقیده داشت که شناسایی عمومی او به عنوان ایلخان تنها مسأله زمان است و فقط خود را برای پذیرش کرنش پیروانش آماده می کرد. این گرایش را حسن کوچک در سال

۷۳۹/۳۹-۱۳۳۸ به هم ریخت و او را مجبور ساخت که در سال ۷۵۴/۵۴-۱۳۵۳ گورش را به دست سربداران بکند.

موفقیت دسیسه حسن کوچک از آگاهی او از این گرایشها و استفاده از آنها ناشی می شد. طغای تیمور به سادگی فریب می خورد. حسن کوچک به شرط اتحاد چوپانیان و خراسانیان از طریق ازدواج طغای تیمور با ساتی بیک به او قول داد که او را به مقام ایلخانی برکشد، البته با این شرط که طغای تیمور نوشته ای به حسن، کوچک بفرستد تا از طریق آن وی ساتی بیک را برای ازدواج با او متقاعد سازد. از این رو طغای تیمور این طرح را قبول کرد. این مسأله تنها موردی است که طغای تیمور مستقلاً عمل کرده است و نامه ای به حسن کوچک نوشت و آمادگی خود را اعلام کرد.

حسن کوچک موافقت طغای تیمور را به حسن بزرگ اطلاع داد. این عمل کافی بود که اتحاد خراسانیان و جلایریان را به هم بریزد، ولی الزاماً نتوانست نیروهای مربوطه را خنثی سازد. برای تکمیل این قضیه، حسن کوچک نامه خیانت آمیز طغای تیمور را همراه با یک نامه توضیحی به حسن بزرگ فرستاد و در آن وی را از خیانت طغای تیمور و شخصیت دمدمی وی آگاه ساخت و پیوندهای مشترک و تعهدات آنها را برای امپراتوری یادآوری کرد و دوستانه به او اطمینانهایی داد. وی می گفت این اخطار دلیلی بر صداقت سیاسی وی می باشد. توضیحات حسن کوچک اثرش را گذاشت: مؤظن حسن بزرگ نسبت به خراسانیان عود کرد و ترس او از حسن کوچک از بین رفت که یک قسمتش به خاطر افشای خیانت طغای تیمور از طرف حسن کوچک بود و یک قسمتش

لشکرکشی کرد و در سال ۱۳۳۷/۷۳۸ در مقابل قشون محمد مولای به دفاع پرداخت. از اینها گذشته این لشکرکشیها بطور کلی موفقیتی در پی نداشت. قشون خراسان در سال ۱۳۳۷/۷۳۷ شکست خورد و در سال ۱۳۳۹/۷۳۹ مجبور شد دست خالی برگردد. فقط شکست محمد مولای بود که تداوم شکستها را درهم ریخت. تأثیر این شکستها برای حکومت و ایالت خراسان تاسف آور بود. به نظر می رسد که شکست سال ۱۳۳۷/۷۳۷ و «دفع» بعدی شیخ علی توسط ارغونشاه، تخریب قشون منظم خراسان-نیروی که در اختیار حاکم و عمال دیگر حکومت مرکزی بود که شیخ علی را قادر ساخت تا بر سیاستمداران خراسان تا زمان مرگش در سال ۱۳۳۷/۷۳۷ تسلط پیدا کنند را به دنبال داشت. بعد از سال ۱۳۳۷/۷۳۷ تنها رهبران قابل توجه خراسان عبارت بودند از طغای تیمور و ارغونشاه که نیروهای عشیره ای را در اختیار داشتند، علاءالدین محمد که نقش مهمی به عنوان یک نفر غیرنظامی، به صورت وزیر، مشاور و کارشناس مالی طغای تیمور بازی می کرد. جنگهای مداوم و عموماً ناموفق این سالها نگهداری و حفظ قشون موثری را برای رهبران خراسان مشکل می ساخت، چون منابع آنها با لشکرکشیهای ناموفق به تحلیل می رفت و جایش با پیروزیهای مهم پر نمی شد. حکومت ضعیف اجباراً احتیاج به پیروان زیادی داشت و از طرف دیگر ایجاد نظم و قانون برایش مشکل بود چرا که دستگاه زور و فشار به خاطر استفاده از افراد در جنگهای خارجی و به کار بردن درآمدها برای مقاصد لشکرکشی بطور روزافزونی بی کفایت شده بود. ■

هم گفته های حسن کوچک در مورد وفاداری نسبت به نظام و خانواده سلطنت بود که حسن بزرگ را قادر می ساخت که با خوش بینی تمام در مورد آمال مشترکشان به حسن کوچک متکی باشد. حسن بزرگ قشونش را برای الحاق به چوپانیان حرکت داد و طغای تیمور و خراسانیان مجبور شدند به خراسان برگردند (ذی الحججه ۷۳۹/ژوئن-ژوئیه ۱۳۳۹).

از نقطه نظر وقایع سالهای ۷۳۹-۷۳۶/۳۹-۱۳۳۵ می توان دریافت که حکومت خراسان در خلال این دوره شدیداً درگیر فعالیتهای نظامی بوده است. در سال ۱۳۳۷/۷۳۷ و ۱۳۳۹/۷۳۹ لشکر خراسان به مناطق اطراف خود